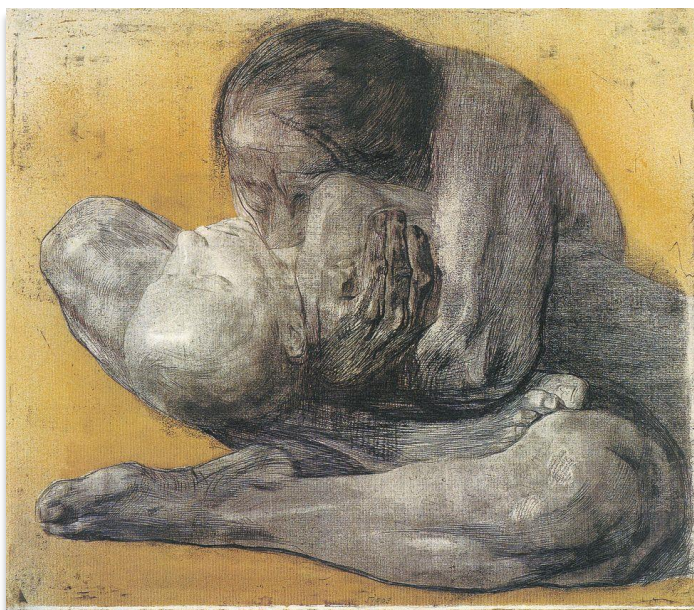


صنعت قربانی

جامعه‌شناسی رنج در سرمایه‌داری متأخر

تدقیق و سنجش

امین بزرگیان



Kathe Kollwitz

رنج همواره با تجربه‌ی انسانی همراه بوده است، اما شیوه‌ی فهم، روایت و ارزش‌گذاری آن در طول تاریخ دگرگون شده است. جامعه‌شناسی رنج نسبت میان درک رنج‌های شخصی و جمعی و جامعه را بررسی می‌کند: جامعه و ساختارهایش چگونه رنج تولید می‌کنند و، از سوی دیگر، فرد و گروه اجتماعی رنج خود را در جامعه‌ای تاریخاً مشخص چگونه ادراک می‌کنند.^۱

به این اعتبار، رنج نه فقط وضعیتی روانی یا جسمانی که موضوعی است بر مرز تجربه و ساختار؛ از یک سو در تن، حافظه و زبان فرد تحقق می‌یابد و از سوی دیگر شکل و معنایش به سازمان کار، مناسبات طبقاتی، نهادهای تشخیص و شیوه‌های بازنمایی وابسته است. می‌توان میان تولید اجتماعی رنج، تجربه کردن آن و بازنمایی‌اش تمایز گذاشت؛ تمایزی که اجازه نمی‌دهد حضور فزاینده‌ی رنج در گفتار عمومی را بی‌درنگ با افزایش خود رنج یا با رهایی از آن یکی بگیریم. تأکید این مقاله بر وجه سوم است، اما نه جدا از دو وجه دیگر: روایت رنج چگونه در نسبت با سازوکارهایی قرار می‌گیرد که آن را شناسایی‌پذیر، مدیریت‌پذیر و گاه مبادله‌پذیر می‌کنند؟

در سنت مطالعاتی جامعه‌شناسی رنج، آرتور کلاینمن، وینا داس و مارگارت لاک در مقدمه‌ی مجموعه‌ی رنج اجتماعی نشان می‌دهند که رنج پیامد چیزی است که قدرت سیاسی، اقتصادی و نهادی بر زندگی انسان‌ها تحمیل می‌کند؛ اما در همان حال، شیوه‌های پاسخ‌گویی پزشکی، حقوقی و اداری به رنج نیز در شکل‌دادن به آن دخالت دارند. به همین دلیل است که جداکردن امر فردی از امر اجتماعی، یا تجربه‌ی رنج از مداخله در آن، مسأله‌ساز است. پاسخ نهادی به رنج، به جای برچیدن مناسبات تولیدکننده‌ی آن، چه بسا رنج‌دیده را به موضوع تشخیص و مدیریت بدل کنند و از همین راه شکل تازه‌ای از رنج را نیز پدید آورد.

در جهان معاصر، به‌ویژه با گسترش سرمایه‌داری دیجیتال و روان‌پزشکی، رنج دیگر فقط موضوع همدلی، حمایت و مداخله پزشکی نیست؛ به منبعی برای تولید محتوا، کسب اعتبار اجتماعی، هویت‌یابی و ساختن فرصت‌های اقتصادی نیز بدل شده است. تجربه‌های شخصی آسیب‌دیدگی روزبه‌روز بیشتر در عرصه‌ی عمومی بازگفته می‌شوند و گاه این تصور پدید می‌آید که روایت عمومی رنج، به خودی خود، نوعی رهایی یا کنش سیاسی است.

افزایش امکان روایت رنج بی‌گمان دستاوردهایی انکارناپذیر داشته است. بسیاری از تجربه‌های خشونت، تبعیض و آسیب روانی که پیش‌تر در سکوت می‌ماندند، اکنون به زبان آمده‌اند. با این حال، گسترش امکان سخن گفتن از رنج پرسش دیگری را پیش می‌کشد: آیا نظامی که روایت آسیب‌دیدگی را تشویق و بازتولید می‌کند، الزاماً در جهت از میان برداشتن علت‌های آن حرکت می‌کند؟

برای نزدیک شدن به موضوع، دو متن مهم را پیش می‌کشیم و به میانجی آن‌ها به این شاخه از جامعه‌شناسی رنج می‌پردازیم. این شاخه نسبتی را به چالش می‌کشد که مسلم فرض شده و محصول دورانی است که می‌توان آن را عصر «بازنمایی» نامید. این متن، فراسوی جدال‌های بی‌معنایی چون واقعی یا ساختگی بودن قربانی، اندکی به شرایط اجتماعی تولید «قربانی بازنمایی‌پذیر» می‌پردازد: چه تجربه‌ای در زبان پزشکی و رسانه‌ای به رسمیت شناخته می‌شود؟ چه کسی حق روایت و تفسیر آن را پیدا می‌کند؟ و این بازشناسی چگونه به منابع، اعتبار و قدرت گره می‌خورد؟ با طرح این پرسش‌ها می‌توان از تقابل ساده‌ی سکوت و افشاگری عبور کرد و از اقتصاد سیاسی و جامعه‌شناسی بازنمایی رنج سخن گفت. «صنعت قربانی» در این مقاله نامی است برای چنین مناسباتی.

آرتور و جون کلایمن از فاصله میان تجربه‌ی رنج و تصویر آن سخن می‌گویند. تصویر رسانه‌ای فقط آن‌چه را پیشاپیش وجود داشته به مخاطب منتقل نمی‌کند؛ با انتخاب قاب، زبان و موقعیت روایت تعیین می‌کند چه رنجی دیدنی و شنیدنی شود و چه رنجی در حاشیه بماند. آنان نشان می‌دهند که روایت‌های پیچیده‌ی پناه‌جویان و آسیب‌دیدگان خشونت سیاسی چگونه می‌توانند در فرایند دریافت حمایت، نخست به تصویر قربانی و سپس به زبان تخصصی تروما و بیماری ترجمه شوند. رنج‌دیده گاه برای به‌رسمیت شناخته شدن ناچار است در قابی سخن بگوید که نهاد حمایتی یا درمانی پیش‌تر برایش ساخته است.

مجتمع صنعتی تروما

دارن مک‌گاروی، نویسنده‌ی اسکاتلندی و از چهره‌های شناخته‌شده‌ی نقد نابرابری طبقاتی در بریتانیا، در کتاب *مجتمع صنعتی تروما: چگونه افشاگریِ افراطی درباره‌ی زندگی خصوصی در جهان دیجیتال به کالا تبدیل شد*، با تمرکز بر تجربه‌ی فردی، فرهنگ افشاگری و اقتصاد روایت نشان می‌دهد که داستان آسیب‌دیدگی چگونه می‌تواند به کالایی فرهنگی و هویتی بدل شود، تا جایی که منافع‌اش الزاماً نصیب صاحب تجربه‌ی رنج نمی‌شود. این اثر به میانجی تجربه‌ی زیسته نویسنده، مناسبات رسانه‌ای و نهادی استخراج روایت و اثر این مناسبات بر سوژگی راوی را بررسی می‌کند. مک‌گاروی کتابش را با اعتراف به تناقضی آشکار آغاز می‌کند: قرار است درباره‌ی خطرات افشای عمومی تجربه‌های رنج بنویسد، اما برای توضیح همین خطرات ناگزیر است بار دیگر از زندگی شخصی و گذشته‌ی دردناک خود سخن بگوید. این تناقض برای او صرفاً مسأله‌ای مربوط به روش نگارش نیست. مک‌گاروی پیش‌تر با روایت تجربه‌های فقر، اعتیاد و آسیب‌های دوران کودکی به نویسنده و چهره‌ای شناخته‌شده تبدیل شده بود و اکنون می‌خواهد خود فرایندی را بررسی کند که به میانجی آن زندگی شخصی یک انسان به موضوع توجه عمومی و منبع اعتبار فرهنگی بدل می‌شود. او در پیش‌گفتار کتابش می‌نویسد: «بازگوکردن عمومی تروما لزوماً به بهبودی منجر نمی‌شود». نقد مک‌گاروی از همین عبارت آغاز می‌شود. او با به‌رسمیت‌شناختن حق بیان رنج و تجربه‌های آسیب‌زا بر این نکته تأکید می‌کند که سخن‌گفتن از رنج از سرگذشته می‌تواند برای افراد معنادار و حتی شفاف‌بخش باشد، اما میان بیان تجربه در محیطی امن و انتشار آن در فضای عمومی تفاوتی بنیادین وجود دارد.

در فرایند درمان، روایت آسیب بخشی از رابطه‌ای است که هدفش فهم، پردازش و کاستن از آثار تجربه‌ی دردناک است. اما در فضای رسانه‌ای، همان روایت ممکن است به محتوایی بدل شود که هدف اصلی‌اش جلب توجه، برانگیختن واکنش عاطفی یا افزودن بر اعتبار یک نهاد است. مک‌گاروی در مقدمه تأکید می‌کند که داستان‌های رنج اغلب برای فعالیت‌های رسانه‌ای، تبلیغی و مدنی استخراج می‌شوند و چه‌بسا بیش از صاحبان تجربه به دیگرانی سود برسانند که آن‌ها را منتشر می‌کنند.

مک‌گاروی در تعریف صریح اصطلاح محوری‌اش، یعنی «مجتمع صنعتی تروما»، از نظامی سخن می‌گوید که در آن آسیب‌های واقعی و درمان‌نشده «کالایی، پزشکی‌سازی و برای سود، تأیید و نفوذ بازسته‌بندی می‌شوند». بنابراین «مجتمع صنعتی» تنها استعاره‌ای برای سودجویی چند اینفلوئنسر نیست؛ صنعت خودیاری، رسانه، جامعه‌ی مدنی و برنامه‌های اقتصادی نیز در آن جای دارند. نویسندگان در ابتدای کتاب بر تمایز میان ناملایمات روزمره و اختلال بالینی تأکید می‌کنند. این تمایز برای نقد او تعیین‌کننده است، زیرا با گسترش بی‌حدومرز مفهوم تروما، هم بازار تازه‌ای برای تشخیص و مداخله ساخته می‌شود و هم امکان بازشناختن شدت و کیفیت انواع رنج کاهش می‌یابد.

یکی از موضوعات اصلی کتاب مک‌گاروی افزایش ارزش اجتماعی تجربه‌ی زیسته است. در سال‌های اخیر رسانه‌ها و برخی نهادهای مدنی بیش از پیش به سراغ کسانی می‌روند که فقر، اعتیاد، خشونت یا مشکلات روانی را مستقیماً تجربه کرده‌اند. هدف اعلام‌شده شنیدن صدای کسانی است که پیش‌تر در عرصه‌ی عمومی کم‌تر حضور داشتند. مک‌گاروی درست در همین نقطه است که پرسشی مهم را پیش می‌کشد: ضرورت شنیدن روایت، در هیمنه‌ی عصر ما، چگونه می‌تواند رنج را به کالایی مبادله‌پذیر تبدیل نکند؟ فردی که تجربه‌ای دشوار را از سر گذرانده ممکن است به فضاها، برنامه‌های رسانه‌ای و فعالیت‌های سازمانی دعوت شود. در این حالت چه کسی باید از او مراقبت کند تا روایت‌اش به یک برنامه یا سیاست اعتبار نبخشد و حضورش فقط به راهی برای اعتباردادن به دعوت‌کنندگان فروکاسته نشود؟ چه کسی موضوع گفت‌وگو را تعیین می‌کند؟ چه کسی داستان را تدوین می‌کند؟ چه کسی از انتشار آن سود می‌برد؟ و آیا فردی که تجربه‌ی خود را در اختیار یک نهاد می‌گذارد، در تصمیم‌گیری‌های واقعی آن نهاد نیز قدرتی دارد؟ این پرسش‌ها نشان می‌دهند که مسأله نه فقط شنیدن روایت که توزیع قدرت میان رنج‌بران و نهادهای مادی یا ایدئولوژیک میانجی است.

ایده‌ی مک‌گاروی این است که اگر حضور فرد آسیب‌دیده صرفاً به روایت رنج محدود بماند، بی‌آن که نقشی مؤثر در تغییر سازوکارهای اجتماعی تولید رنج و در مجموع در سوژگی او پیدا کند، این پتانسیل وجود دارد که مشارکت‌اش بیش از آن که قدرت ساختارهای تولید رنج را دگرگون کند، به مشروعیت‌بخشیدن به همان ساختارها یاری

رساند. این مشروعیت بخشی می تواند به میانجی عادی و پیش پا افتاده شدن روایت های رنج در نزد مخاطبان، همچون یک «خبر» یا «آگهی»، تحکیم یابد.

مک گاروی سپس به پیامدی توجه می کند که به نظر او از حیث روانی و اجتماعی اهمیتی فراوان دارد: فرد ممکن است به داستانی وابسته شود که از رنج خود روایت کرده است. وقتی تجربه ای رنج به منبع توجه و اعتبار بدل می شود، بازنگری در آن دشوارتر می شود. فرد معمولاً احساس می کند دیگران او را فقط از طریق داستان رنج اش می شناسند و انتظار دارند او «قربانی» باقی بماند. مک گاروی می نویسد: «رنج پیشین می تواند افراد را در هویت هایی ثابت گرفتار کند». در این جا آسیب دیدگی از یک رویداد یا مجموعه ای از تجربه های گذشته به عنصری تعیین کننده در تعریف خود بدل می شود. شخص دیگر فقط کسی نیست که رنج دیده است؛ چه بسا هویت اجتماعی اش به تداوم همان آسیب گره بخورد. این فرایند ضرورتاً عامدانه نیست. فرد احتمالاً با نیتی کاملاً صادقانه تجربه اش را بازگو می کند، اما در شبکه ای از انتظارات اجتماعی و انگیزه های اقتصادی و سیاسی گرفتار می آید که تغییر جایگاه اجتماعی را برایش دشوار می سازد. پیامد دیگری که نمی توان به سادگی از کنارش گذشت، همان است که نویسنده در فصل های آغازین ذیل مفهوم «فرهنگ تخلیه ای هیجانی» پی می گیرد: تبدیل بیان عمومی رنج به شرط ضمنی بهبود؛ اگر رنج ات را به همه بگویی، بهبود می یابی. وقتی افشاگری هم ارز درمان تلقی شود، سکوت، احتیاط یا حق نگفتن به آسانی نشانه ی سرکوب و ناآگاهی شمرده می شود. حال آن که مک گاروی، با اشاره به خطرهای انتشار بی ساختار تجربه ای رنج، مسئولیت مراقبت را متوجه دعوت کنندگان و واسطه های رسانه ای نیز می داند. موضوع فقط آزادی راوی برای گفتن نیست؛ حق تعیین حدود روایت و امکان پس گرفتن آن نیز در میان است.

مک گاروی در بخش های دوم و سوم کتاب این مسأله را به میانجی بازاندیشی در داستان زندگی خود دنبال می کند. او می پرسد آیا روایت هایی که از گذشته ی خود ساخته ایم همیشه کامل و دقیق اند؟ آیا ممکن است برخی از آن ها، به رغم نقش حمایتی شان، به مرور مانع تغییر شوند؟ به نظر او، بازیابی عاملیت فردی مستلزم آن است که انسان بتواند در روایت خود بازنگری کند، بی آن که این بازنگری به انکار واقعیت رنج تعبیر شود. همین دقیقه ی تحلیلی وجه تمایز مهم مک گاروی با نقدهای صرفاً

اقتصادی را عیان می‌کند: به باور او، کالایی‌شدن روایت رنج افزون بر مناسبات بیرونی قدرت، نسبت انسان با حافظه، هویت و امکان آینده‌اش را نیز دگرگون می‌کند. نکته‌ی مهم دیگر نقد مالکیت انحصاری بر روایت است. هر روایت شخصی، به‌ویژه درباره‌ی خانواده و روابط نزدیک، در حافظه و زندگی دیگران نیز دست می‌برد. بدین ترتیب داستانی که در مقام «حقیقت من» عرضه می‌شود، از حیث وقایع، علت‌ها و پیامدها لزوماً فقط یک تفسیر ندارد. مک‌گاری در بخش‌های پایانی، پذیرش این ناتمامی را با امکان تغییر هویت و بازیابی مسئولیت فردی پیوند می‌زند؛ و همین نقد است که او را هم از دفاع ساده از «حق بیان» جدا می‌کند و هم از نفی ساده‌ی روایت شخصی.

خصوصی‌سازی رنج اجتماعی

کاترین لیو، نظریه‌پرداز فرهنگی و استاد دانشگاه کالیفرنیا، در کتاب *ترومازدگی: سیاست نوین رنج عمومی* مسأله را در بستری تاریخی و سیاسی قرار می‌دهد. این کتاب را باید در ادامه‌ی پروژه‌ای فهمید که او پیش‌تر در کتاب *انحصارگراییان فضیلت* آغاز کرده بود. اگر مک‌گاری نشان می‌دهد روایت فردی رنج چگونه به کالا بدل می‌شود، لیو می‌پرسد تروما چگونه به یکی از زبان‌های مسلط فهم مسائل اجتماعی تبدیل شده و این امر چه پیامدهایی برای سیاست طبقاتی داشته است. نقطه‌ی اشتراک این دو دیدگاه را می‌توان در عبارتی از مقدمه‌ی کتاب لیو دید: «تروما جبهه‌ی تازه‌ای از کالایی‌سازی را نمایندگی می‌کند». لیو توضیح می‌دهد که حتی کنش عمومی اعتراف به رنج شخصی نیز به موضوع کالایی‌سازی بدل شده است. بنابراین بحث به چیزی فراسوی این خطر می‌رود که رنج فروختنی شود؛ مسأله این است که سرمایه‌داری معاصر توانسته شکل‌های بیان، درک و مدیریت رنج را نیز به درون مناسبات تولید ارزش بکشاند.

موضوع اصلی کتاب او، افزون بر تجاری‌شدن روایت‌های رنج، فرایندی است که در خلال آن رنج از روابط تاریخی و اقتصادی تولیدکننده‌ی خود جدا و تجربه‌ای روان‌شناختی و فردی می‌شود. لیو در مقدمه توضیح می‌دهد که فرهنگ تروما تجربه‌ی

آسیب را در قالب روایتی استاندارد از گسست، بقا و بازسازی فردی سامان می‌دهد. این روایت فرد را از پیوندهای تاریخی، خانوادگی، اجتماعی و اقتصادی‌اش جدا می‌کند و او را در همان حال به تولیدکننده و مصرف‌کننده‌ی محتوای مرتبط با تروما تبدیل می‌کند. در این جا دو تحول به هم گره می‌خورند: نخست، تبدیل تجربه‌ی رنج به روایتی شخصی و مصرف‌پذیر؛ و دوم، نشستن تدریجی زبان رنج به جای زبان تحلیل اجتماعی و سیاسی. لیو این استانداردشدن را «الگوی روایت تروما»^۲ می‌نامد: ساختاری روایی که تجربه‌ی آسیب را به گسست، شهادت، بازماندن و بازسازی بدل می‌کند. او در مقدمه تصریح می‌کند که این الگو فرد را از تاریخ، خانواده، جامعه و اقتصاد جدا می‌سازد. مسأله‌ی جامعه‌شناختی مهم درست همین جاست: آنچه در شکل فردی و بی‌واسطه‌ی رنج ظهور می‌کند، پیشاپیش به میانجی قواعد نهادی گفتنی‌شدن و شنیدنی‌شدن رنج سامان یافته است.

یکی از ویژگی‌های متمایز کتاب لیو بررسی تاریخی و طبقاتی خود مفهوم تروماست. او به قرن نوزدهم و دوران گسترش راه‌آهن باز می‌گردد؛ زمانی که پزشکان با مسافرانی روبه‌رو شدند که پس از تصادف‌های قطار، بی‌آن‌که آسیب جسمانی آشکاری داشته باشند، از اختلالات عصبی و ناتوانی‌های مداوم شکایت می‌کردند. این پدیده، که با عنوان «ستون فقرات راه‌آهنی»^۳ شناخته می‌شد، به موضوع منازعه میان پزشکان، بیماران و شرکت‌های راه‌آهن بدل شد. موضوع نزاع، علاوه بر تشخیص پزشکی – آن‌که از تصادف قطار آسیب روحی دیده، بیمار است؟ – مسئولیت حقوقی و اقتصادی شرکت‌ها در قبال آسیب‌های نامرئی نیز در میان بود. لیو با اتکا به پژوهش‌های تاریخی نشان می‌دهد که مفهوم مدرن تروما از همان آغاز با مسأله‌ی کار، تولید اقتصادی، مسئولیت حقوقی و طبقه‌ی اجتماعی گره خورده بوده است. با این حال، به نظر او، در شکل‌گیری برداشت بورژوازی از تروما، تجربه‌ی افراد طبقات متوسط و مرفه جایگاه برجسته‌تری یافت.

برای کسی که زندگی روزمره‌اش بر نوعی ثبات مادی و روانی استوار بود، حادثه می‌توانست گسستی ناگهانی در نظم زندگی تلقی شود؛ اما برای بسیاری از کارگران فقیر که دائماً در معرض خطر، ناامنی و شرایط سخت بودند، رنج و آسیب لزوماً رخدادی استثنایی نبود. لیو از این تاریخ نتیجه می‌گیرد که تصور رنج تروماتیک به مثابه گسستی

نابه‌هنجار در زندگی فرد، خود می‌تواند حامل پیش‌فرض‌هایی طبقاتی درباره‌ی زندگی عادی، امنیت و ثبات باشد. اهمیت بحث او در این است که تروما را از واقعیتی صرفاً روان‌شناختی به موضوعی جامعه‌شناختی بدل می‌کند. مسأله‌ی او فراتر از این است که چه کسی آسیب دیده است: کدام آشکال رنج به عنوان تروما شناخته می‌شوند و چه کسانی قدرت تعریف و تشخیص آن را در دست دارند؟ اساساً چقدر امکان دارد که برای فقیر، مهاجر و حاشیه‌ای هم تروما تشخیص داده شود؟

لیو در فصل نخست مسأله‌ی حمایت از کودکان در تاریخ سرمایه‌داری صنعتی را به‌عنوان نمونه پیش می‌کشد. او با رجوع به تحلیل مارکس درباره‌ی کار کودکان در کارخانه‌ها نسبت میان شرایط زندگی کودکان طبقه‌ی کارگر با مناسبات تولید، دستمزدهای پایین و ضرورت مشارکت اقتصادی خانواده‌ها را یادآوری می‌کند؛ اما چه اتفاقی افتاد؟ در گفتمان بورژوازی، رنج کودک در قالب ضرورت نجات او از محیط خانوادگی بازنمایی شد، بی‌آن‌که شرایط اقتصادی‌ای که خانواده را به چنین وضعیتی رانده بود به همان اندازه موضوع نقد قرار گیرد. بدین ترتیب، کودک موجودی معصوم و آسیب‌پذیر بود که باید از او محافظت کرد، اما ساختار طبقاتی تولیدکننده‌ی محرومیت‌اش مدام به حاشیه رانده می‌شد. لیو این منطق را یکی از پیشینه‌های تاریخی فرهنگ معاصر تروما می‌داند؛ آنچه تمرکز بر شناسایی قربانی و نجات او، بی‌آن‌که دگرگون کردن شرایط تولیدکننده‌ی رنج ضرورتی پیدا کند، می‌شناسیم.

همین سازوکار را در بسیاری از سیاست‌های اجتماعی معاصر نیز می‌توان ردیابی کرد. با انواع نهادهای حمایتی روبه‌رویم که برای کاستن از پیامدهای روانی فقر برنامه‌های گسترده‌ای طراحی می‌کنند، در حالی‌که ساختارهای اجتماعی و اقتصادی فقر بیرون از حوزه‌ی مداخله‌ی آن‌ها باقی می‌ماند. رنج به رسمیت شناخته می‌شود، اما رابطه‌ای که رنج را تولید می‌کند الزاماً تغییر نمی‌کند. روشن است که در این وضعیت «نجات» می‌تواند از موضوعی سیاسی به فنی برای اداره‌ی محرومیت بدل شود؛ کودک یا خانواده‌ی آسیب‌دیده موضوع مداخله‌ی متخصص می‌شود، حال آن‌که نسبت میان دستمزد، کار و بازتولید فقر کمابیش دست‌نخورده تداوم پیدا می‌کند.

از «امر شخصی سیاسی است» تا روان‌شناختی‌شدن سیاست

لیو در فصل دوم رابطه‌ی فرهنگ تروما و فمینیسم موج دوم را در پروژه‌ی خود پیش می‌کشد. شعار مشهور «امر شخصی سیاسی است» در جنبش‌های فمینیستی این امکان را فراهم کرد که تجربه‌هایی چون خشونت خانگی و خشونت جنسی از سیطره‌ی حوزه‌ی خصوصی بیرون آیند و به مسأله‌ای عمومی و سیاسی تبدیل شوند. لیو، در عین تأکید بر اهمیت تاریخی این تحول، مسیرهای بعدی این ایده را نقد می‌کند. او به‌ویژه آثار جودیت هرمن، از جمله *تروما و بازسازی*^۴ را بررسی و استدلال می‌کند که صورت‌بندی بالینی تروما، در کنار دستاوردهایش در شناسایی خشونت علیه زنان، به تثبیت الگویی کمابیش استاندارد از تجربه‌ی قربانی، گواهی و بهبودی نیز انجامیده است. این الگو تجربه‌های متفاوت زنان را ذیل عنوان مشترک آسیب‌دیدگی یا تعرض و تجاوز قرار می‌دهد، در حالی که تفاوت‌های اقتصادی و طبقاتی شرایط زندگی آنان رنگ می‌بازد.

برای مثال، خشونت علیه زنان می‌تواند در طبقات اجتماعی مختلف رخ دهد، اما امکانات زنان برای ترک رابطه‌ی خشونت‌آمیز، تأمین مسکن، کسب استقلال اقتصادی و دسترسی به حمایت حقوقی یا حتی جلب توجه عمومی یکسان نیست. اگر تحلیل فقط بر تجربه‌ی مشترک آسیب روانی متمرکز شود، این تفاوت‌های مادی از نظر می‌افتند. لیو استدلال می‌کند که غلبه‌ی برخی جریان‌های فمینیسم حرفه‌ای و مدیریتی بر گفتمان آسیب جنسی به تضعیف سنت‌هایی از فمینیسم انجامیده که مطالبات زنان را با کار، دستمزد و سازمان‌یابی طبقاتی پیوند می‌دادند. به تأکید او، رنج مشترک الزاماً به معنای موقعیت اجتماعی مشترک نیست و نمی‌توان، بی‌اعتنا به این موقعیت، همه را ذیل یک الگوی استاندارد تحلیل و صورت‌بندی کرد.

از همین‌جا می‌توان به مسأله‌ای رسید که در فصل سوم کتاب نقش محوری می‌یابد: به رسمیت‌شناختن رنج چگونه می‌تواند به پیروزی سیاسی آسیب‌دیدگان در تغییر مناسبات تولیدکننده‌ی رنج منجر شود؟ پاسخ لیو به این پرسش در سرگذشت تشخیص اختلال «استرس پس از سانحه» روشن‌تر می‌شود. لیو برای توضیح این موضوع به رابطه‌ی میان بازتوزیع اقتصادی^۵ و بازشناسی^۶ می‌پردازد. او با ارجاع به

بحث‌های نانسی فریزر به تحولی اشاره می‌کند که در آن، مطالبات مربوط به بازشناسی هویت و تجربه‌ی آسیب‌دیدگی در سیاست لیبرال جایگاهی برجسته‌تر از مطالبات مربوط به توزیع ثروت و منابع اقتصادی یافته‌اند. در این چارچوب، مسأله‌ی سیاسی از تغییر شرایط مادی زندگی به دریافت تأیید، احترام و شناسایی اجتماعی منتقل شد. برای مثال، کارگری که از تبعیض و تحقیر در محیط کار رنج می‌برد ممکن است خواهان اصلاح زبان و رفتار مدیران باشد. چنین مطالبه‌ای می‌تواند کاملاً مشروع باشد، اما اگر به همین محدود بماند، شرایط مربوط به دستمزد، امنیت شغلی و قدرت تصمیم‌گیری کارگران دست‌نخورده باقی می‌ماند.

لیو معتقد است فرهنگ تروما، با برجسته‌کردن تجربه‌ی شخصی آسیب و ضرورت بازشناسی آن، به گسترش نوعی سیاست یاری رسانده که فقط در سطح نمادین فعال است و دغدغه‌ای برای بازتوزیع قدرت مادی و اقتصادی از خود نشان نمی‌دهد. او این مسأله را به‌ویژه در فصل سوم، هنگام بررسی تاریخ تشخیص ترومای پس از حادثه و جایگاه آن در سیاست‌های مربوط به آسیب‌دیدگان، دنبال می‌کند.

تشخیص اختلال استرس پس از سانحه (PTSD) برای لیو تاریخ منازعه بر سر این است که چه کسی می‌تواند رنج نامرئی را به بیماری‌ای معتبر و مشمول حمایت عمومی بدل کند. او فصل سوم را با مطالعه‌ی مشهور دیوید روزنهایم، *عقل بودن در مکان‌های دیوانه*^۷، آغاز می‌کند؛ مطالعه‌ای در سال ۱۹۷۳ که ناکارآمدی تشخیص‌های روان‌پزشکی را به بحث عمومی کشاند.^۸ لیو با پیگیری نقدهای متأخر بر داده‌های این مطالعه نشان می‌دهد که حتی گزارشی مسأله‌دار چگونه توانست به بازسازی اقتدار نهادی روان‌پزشکی یاری برساند. رابرت اسپیتزر و همکارانش در تدارک *راهنمای تشخیصی و آماری اختلالات روانی* (DSM-III)، منتشرشده در سال ۱۹۸۰، بر ملاک‌های استاندارد تشخیص پزشکی و فهرست نشانه‌ها تکیه کردند؛ تحولی که در روایت لیو، هم با افول اقتدار روان‌کاوی پیوند داشت و هم با مطالبات شرکت‌های بیمه برای تشخیص‌های محاسبه‌پذیر. لیو این تحول را نه صرفاً پیشرفتی در دانش روان‌پزشکی که بخشی از تاریخ نهادی و سیاسی تعریف، طبقه‌بندی و مدیریت رنج در جامعه‌ی سرمایه‌داری آمریکا بررسی می‌کند.

اما قرار گرفتن PTSD در DSM-III صرفاً نتیجه‌ی یک اصلاح اداری نبود. روان‌شناسان و روان‌پزشکان ضدجنگ، از جمله سارا هیلی، رابرت جی. لیفتون و چایم شاتان، با اتکا به تجربه‌ی کهنه‌سربازان آمریکایی جنگ ویتنام برای به‌رسمیت شناخته‌شدن عواقب روانی جنگ مبارزه کردند. تشخیص تازه، در برابر برجسب‌های تحقیرآمیز بزدلی یا تمارض، امکان مطالبه‌ی درمان و حمایت را فراهم می‌کرد. لیو در عین حال اصرار دارد که این پیروزی را نباید از تاریخ جنگ و مسئولیت سیاسی آن جدا کرد: اگر رنج‌دیده به چهره‌ای برخوردار از اقتدار اخلاقی بدل شود، چه‌بسا نقش او در مناسبات خشونت و جنایت در ویتنام به حاشیه رانده شود.

از نظر لیو، تناقض اصلی هنگامی عیان می‌شود که تشخیصی که از دل یک مبارزه‌ی اجتماعی به دست آمده، درون نظام فهرست‌محور بیمه، درمان دارویی و معیارهای سنجش اداری تثبیت می‌شود. او می‌نویسد: «بازشناسی PTSD قرار نبود فرصت‌های بیشتری برای کالایی کردن مراقبت سلامت روان فراهم کند ... اما چنین کرد». در این‌جا رابطه‌ی تشخیص پزشکی و سرمایه‌داری نه به‌معنای جعلی‌بودن PTSD که به معنای وابستگی شکل نهادی‌شناسایی رنج به قواعد، درمان و حتی همدلی در سطح عمومی است.

نکته‌ی نظری فصل سوم را می‌توان در تفاوت «بازشناسی» و «بازتوزیع» خلاصه کرد. مطالبه‌ی به‌رسمیت‌شناختن آسیب جنگی و جنسی دست‌آورد سیاسی واقعی داشت، اما قالب فردی و تشخیصی این شناسایی به‌تدریج از پرسش‌هایی درباره‌ی جنگ، طبقه، کار و نابرابری مادی جدا شد. لیو حتی کاربرد بین‌المللی پرسش‌نامه‌ها و بسته‌های درمانی تروما را در مناطق جنگ‌زده بررسی می‌کند و، با ارجاع به نقدهای درک سامرفیلد، از نادیده‌گرفته‌شدن معنای اجتماعی و تاریخی رنج در جوامع متفاوت سخن می‌گوید. به‌طور خلاصه، لیو می‌کوشد در تحلیلی جامعه‌شناختی، گذار از حق شنیده‌شدن به نظام تخصصی مدیریت‌پذیرکردن شنیده‌ها را موشکافانه نقد و تبارشناسی کند.

اپرا وینفری،^۹ مجری و فعال اجتماعی مشهور آمریکایی، برای لیو نماد همان چیزی است که نقدش می‌کند. لیو در فصل چهارم به نقش او در شکل‌گیری فرهنگ رسانه‌ای تروما می‌پردازد. از نظر لیو، برنامه‌های تلویزیونی اعتراف‌محور، به‌ویژه در دهه‌های پایانی

قرن بیستم، در تبدیل زندگی خصوصی و رنج به کالایی برای مصرف عمومی نقشی مهم داشتند. در این قالب، فرد تجربه‌ی دردناک خود را در برابر مخاطبان بیان می‌کند، واکنش عاطفی آنان را برمی‌انگیزد و داستان به‌سوی نوعی بازیابی خویشتن پیش می‌رود. این فرایند الگویی فرهنگی برای فهم رنج پدید می‌آورد. در این صورت‌بندی هالیوودی، تجربه‌ی فرد باید در قالب داستانی فهم‌پذیر بازسازی شود که لحظه‌ی آسیب، لحظه‌ی اعتراف و چشم‌انداز بهبودی دارد.

این صورت‌بندی البته به یک رسانه یا یک شخصیت محدود نیست. لیو با مرور تاریخ تلویزیون اعتراف‌محور یادآوری می‌کند که بازنمایی رنج خصوصی چگونه پیش از ظهور پلت‌فرم‌های دیجیتال به مدلی عمومی و تکرارپذیر درآمد بود. آنچه در تلویزیون گفت‌وگو محور به شکل داستان آسیب و غلبه بر آن عرضه می‌شد، بعدها در رسانه‌های اجتماعی به تولید دائمی «خود اصیل» گره خورد. بنابراین شبکه‌های اجتماعی خالق نخستین فرهنگ تروما نیستند؛ آن‌ها امکان تکثیر و تشدید سازوکارهای آن را فراهم کرده‌اند. از نگاه لیو، ریشه‌های این تحول را باید در پیوند صنعت فرهنگ، سیاست لیبرال، بازار خودیاری و تغییرات اقتصادی اواخر جنگ سرد جست‌وجو کرد. درست در این جاست که تحلیل لیو از نقد م‌گ‌گاری فراتر می‌رود: روایت رنج در محضر همگان فقط به سبب فناوری‌های دیجیتال کالایی نشده است؛ پیش از آن نیز نهادهای فرهنگی و اقتصادی فرم‌هایی برای تبدیل تجربه‌ی خصوصی به محصول عمومی ساخته بودند.

صنعت قربانی

در واقع، م‌گ‌گاری و لیو در دو سطح متفاوت بر این نکته تأکید می‌کنند که در سرمایه‌داری متأخر رنج هم می‌تواند ماده‌ی خام اقتصاد بازنمایی باشد و هم موضوع نوعی مدیریتِ حواس. در سطح فردی، فرد برای شنیده‌شدن ناگزیر است آسیب خود را در قالب روایتی معین عرضه کند؛ و در سطح جمعی، نهادها ممکن است برای اعطای اعتبار و حمایت، همان رنج را به میانجی مقوله‌های پزشکی، حقوقی و اخلاقی شناسایی کنند. این دو فرایند یکدیگر را تقویت می‌کنند؛ بازنمایی به مقوله‌های شناسایی‌پذیر نیاز دارد و مقوله‌های نهادی نیز از راه تکرار رسانه‌ای طبیعی جلوه می‌کنند.

«صنعت قربانی» نامی است برای توصیف نسبت میان تولید اجتماعی رنج، صورت‌بندی نهادی آسیب و ارزش‌گذاری اقتصادی روایت آن. مسأله‌ی اصلی در این بررسی این است که چه آشکالی از رنج شناسایی‌پذیر و مبادله‌پذیر می‌شوند، چه کسانی حق تعبیر آن را پیدا می‌کنند و آیا بازشناسی به تغییر مناسبات مولد رنج نیز می‌انجامد؟ نقد این مناسبات تنها هنگامی از حیث جامعه‌شناختی اعتبار دارد که واقعیت خشونت و ضرورت مراقبت از رنج‌دیدگان را با نقد صنعت قربانی و شیوه‌های مدیریت آن خلط نکنیم.

پیش از پرداختن دقیق‌تر به مفهوم صنعت قربانی، خوب است آنچه را تا این‌جا از دو کتاب *مجموع صنعتی تروما* و *ترومازدگی* گفتیم مرور کنیم:

الف) فردی‌شدن رنج: نقطه‌ی آغاز این فرایند جدا شدن تجربه‌ی رنج از سازوکارهای اجتماعی تولیدکننده‌ی آن است. مک‌گاروی هشدار می‌دهد که روایت عمومی تروما می‌تواند فرد را در داستان گذشته‌ی خود گرفتار کند. لیو نشان می‌دهد که تمرکز بر رنج فردی ممکن است شرایط اقتصادی و تاریخی آسیب را پنهان کند. در نتیجه، این پرسش که «چه مناسباتی این رنج را تولید کرده‌اند؟» در معرض آن قرار می‌گیرد که به پرسش «این رنج چه تأثیری بر هویت من گذاشته است؟» فروکاسته شود.

ب) کالایی‌شدن تجربه: در مرحله‌ی دوم، روایت رنج وارد چرخه‌ی تولید ارزش می‌شود. مک‌گاروی سازوکار این فرایند را در رسانه‌ها، نهادهای مدنی، بازار خودیاری و شبکه‌های اجتماعی بررسی می‌کند و لیو آن را در تاریخ گسترده‌تری از صنعت فرهنگ، پزشکی، روان‌پزشکی و سرمایه‌داری جای می‌دهد. در چارچوب تحلیلی لیو، کالایی‌شدن اعتراف به این معناست که تجربه‌ی خصوصی در قالبی استاندارد و انتشارپذیر بازسازی می‌شود؛ قالبی که نهادی اجتماعی و رسانه‌ای پیش‌تر شکل داده و زبانش را ساخته است. مک‌گاروی صورت‌بندی روایت رنج را نخستین گام در اعتبارسازی برای سازمان‌هایی می‌داند که آن را دریافت و منتشر می‌کنند. در نتیجه، هرچند هم صاحب تجربه‌ی رنج و هم نهادهای واسط در تولید و گردش این کالا نقش دارند، لزوماً از قدرت و منافع یکسانی برخوردار نیستند.

پ) تبدیل آسیب‌دیدگی به هویت: در مرحله‌ی سوم، روایت رنج در دوران ما این توان را یافته است که از توصیف یک تجربه به تعریف موقعیت فرد یا گروه بدل شود.

مک‌گاروی بر محدودیت‌های روانی و اجتماعی این فرایند تأکید دارد و می‌نویسد که فرد ممکن است خود را به داستانی وابسته کند که دیگر همه‌ی واقعیت زندگی‌اش را توضیح نمی‌دهد. لیو همین فرایند را در سطح سیاسی بررسی می‌کند. از نظر او، هویت فرد رنج‌دیده می‌تواند به منبعی برای کسب مشروعیت اخلاقی و مطالبه‌ی بازشناسی تبدیل شود. خطر مشترک در هر دو سطح آن است که تجربه‌ی گذشته به معیاری ثابت برای تعریف حال و آینده بدل شود. اما در این‌جا با تفاوتی در سطح تحلیل مک‌گاروی و لیو روبه‌رو می‌شویم. مک‌گاروی امکان بازنگری فرد در روایت خود را بخشی از رهایی می‌داند؛ لیو اما بر این نکته پای می‌فشارد که رهایی کنشی فردی نیست و بدون بازگشت جمعی به مناسبات مادی، سازمان‌یابی و سیاست طبقاتی ممکن نمی‌شود.

ت) جایگزینی تغییر ساختاری با مدیریت آسیب: مک‌گاروی می‌پرسد آیا افراد و نهادهایی که روایت رنج را در مرکز فعالیت خود قرار می‌دهند به‌راستی به کاستن از آسیب و افزودن بر قدرت صاحبان تجربه یاری می‌رسانند، یا عمدتاً از داستان آنان برای تقویت اعتبار خود بهره می‌برند؟ لیو مسأله را گسترش می‌دهد و استدلال می‌کند که فرهنگ تروما مدام می‌کوشد بدیلی برای سیاست بازتوزیعی فراهم کند؛ یعنی به‌جای دگرگون کردن روابطی که نابرابری تولید می‌کنند، به شناسایی، طبقه‌بندی و مدیریت آسیب‌دیدگان بپردازد. لیو در بحث تفاوت سیاست بازشناسی و سیاست بازتوزیع، اولویت‌یافتن شناسایی هویتی بر توزیع مجدد منابع اقتصادی را نقد می‌کند. بدین ترتیب، حمایت از آسیب‌دیدگان ممکن است به فعالیتی نهادی و مستمر بدل شود که موفقیت‌اش لزوماً با تغییر شرایط اجتماعی تولید رنج سنجیده نمی‌شود. این مسأله به‌ویژه هنگامی اهمیت می‌یابد که نهادهای حمایتی، سازمان‌های درمانی یا تولیدکنندگان محتوای روان‌شناسی منافع اقتصادی و سازمانی پیدا می‌کنند و از جایگاه خود اعتبار اجتماعی و اقتصادی به دست می‌آورند.

بر این مینا، می‌توان «صنعت قربانی» را چنین تعریف کرد: مجموعه‌ای از مناسبات اقتصادی، فرهنگی، روان‌شناختی و نهادی که در آن تجربه‌ی آسیب‌دیدگی از واقعیتی زیسته به منبع تولید ارزش اقتصادی، اعتبار اخلاقی، هویت اجتماعی و مشروعیت سیاسی بدل می‌شود؛ به‌گونه‌ای که گردش و بازتولید روایت رنج می‌تواند از کاستن

علت‌های مادی و اجتماعی آن مستقل شود. این تعریف چند ویژگی دارد. نخست، صنعت قربانی الزاماً بر جعل یا اغراق در رنج متکی نیست و اتفاقاً می‌تواند از تجربه‌هایی کاملاً واقعی و دردناک تغذیه کند. نقد این صنعت معطوف به واقعی یا غیرواقعی بودن رنج نیست، بلکه به مناسباتی مربوط است که پیرامون آن شکل می‌گیرند. دوم، این صنعت لزوماً به نهاد یا گروهی آگاه و هماهنگ برای بهره‌برداری از قربانیان نیاز ندارد؛ مجموعه‌ای از انگیزه‌های اقتصادی، هنجارهای فرهنگی و سازوکارهای نهادی ممکن است، بی‌هیچ برنامه‌ریزی مشترکی، به نتایجی همسان بینجامند. سوم، این صنعت در دو سطح متفاوت عمل می‌کند. در سطح فردی، رنج می‌تواند به سرمایه‌ای هویتی تبدیل شود؛ یعنی فرد به میانجی داستان آسیب‌دیدگی‌اش شناخته می‌شود و چه‌بسا برای حفظ جایگاه خود در عرصه عمومی به بازتولید همان روایت وابسته بماند. در سطح جمعی، رنج می‌تواند مبنای مطالبات سیاسی شود؛ در این حالت، فرد و گروه ممکن است برای کسب توجه، منابع و بازشناسی اجتماعی ناچار شوند رنج خود را مدام اثبات و بازنمایی کنند.

مسئله هنگامی حادث می‌شود که گروه‌های اجتماعی برای دیده‌شدن، بیش از آن که بتوانند به حقوق عمومی و منافع مشترک استناد کنند، ناگزیر شوند آسیب‌پذیری خاص و متمایز خود را نسبت به دیگر رنج‌دیدگان به نمایش بگذارند. در چنین وضعیتی، قربانی‌بودن می‌تواند به نوعی سرمایه‌ی نمادین بدل شود که ارزش‌اش به شناسایی‌پذیری و پذیرفته‌شدن از سوی نهادهای صاحب قدرت وابسته است.

یکی از پیامدهای ضدسیاسی این فرایند تغییر در شیوه‌ی سازمان‌یابی جمعی است. می‌دانیم که رنج مشترک می‌تواند مبنای همبستگی اجتماعی باشد. کارگران یک کارخانه، ساکنان یک محله‌ی محروم یا گروهی از شهروندان که با تبعیض ساختاری روبه‌رو هستند (مثلاً آسیب‌دیدگان سیاسی یا زنان و غیره) می‌توانند با بازشناختن علت‌های مشترک مشکلات خود مطالباتی جمعی شکل دهند. اما اگر رنج عمدتاً در قالب هویت‌های آسیب‌دیده‌ی متمایز تعریف شود، ممکن است شکل دیگری از سیاست سر برآورد که در آن گروه‌ها برای کسب اعتبار اخلاقی و بازشناسی اجتماعی با یکدیگر رقابت می‌کنند. در این وضعیت، مسئله‌ی اصلی دیگر لزوماً تغییر روابط تولیدکننده‌ی نابرابری نیست، بلکه اثبات این است که چه کسی آسیب بیشتری دیده، چه کسی

مستحق توجه بیشتری است و کدام تجربه باید در مرکز گفت‌وگوی عمومی بنشیند. هنگامی که رنج به منبع اصلی مشروعیت سیاسی فرد یا گروه مبدل می‌شود، امکان شکل‌گیری ائتلاف‌هایی بر پایه‌ی منافع مادی مشترک به‌شدت محدود می‌شود؛ و این وضعیت رقابتی خود را در زبانی خشن و حذفی نسبت به دیگران عیان می‌کند.

وجه دیگر صنعت قربانی نابرابری در امکان تبدیل رنج به سرمایه است. همه‌ی انسان‌ها فرصت یکسانی برای روایت عمومی تجربه‌های خود ندارند. توانایی سخن گفتن، دسترسی به رسانه‌ها، مهارت‌های فرهنگی و ارتباط با افراد و نهادهای معتبر می‌تواند تعیین‌کننده‌ی کدام داستان‌ها شنیده شوند و کدام تجربه‌ها در سکوت بمانند. در نتیجه، کسانی که بیشترین آسیب را تجربه کرده‌اند الزاماً بیشترین امکان را برای تبدیل آن به اعتبار اجتماعی ندارند. این مسأله از منظر نقد طبقاتی لئو اهمیتی ویژه دارد: طبقات متوسط ممکن است از زبان رنج، بازشناسی و مراقبت برای کسب مشروعیت فرهنگی بهره ببرند، در حالی که گروه‌های محروم‌تر از منابع لازم برای ورود به عرصه‌ی بازنمایی بی‌بهره باشند. نقد مکارووی نیز نشان می‌دهد که حتی کسانی که موفق می‌شوند روایت خود را به فضای عمومی برسانند، چه‌بسا بر نحوه‌ی استفاده از آن کنترل اندکی داشته باشند. روشن است که بازار روایت رنج دو نوع نابرابری را تولید یا تقویت می‌کند: نابرابری در دسترسی به امکان روایت و نابرابری در کنترل منافع حاصل از روایت.

در پایان

هر بیان عمومی رنج را نباید نشانه‌ی کالایی‌شدن دانست. روایت رنج در وضعیت آرمانی خود این سودا را در خود ذخیره دارد که به افشای خشونت پنهان، احقاق حق، شکل‌گیری همبستگی و تغییر سیاست‌های عمومی بینجامد. بنابراین از نقد صنعت قربانی نمی‌توان نتیجه گرفت که رنج‌دیدگان باید از مطالبه‌ی بازشناسی یا جبران خسارت چشم‌پوشند. مسأله، تبدیل موقعیت قربانی به صنعت و هویت‌گرایی حول وحوش رنج و، در واقع، نشستن بازشناسی نمادین به جای تغییر مادی است. حمایت‌های درمانی و تغییر ساختاری باید مکمل یکدیگر باشند.

مسأله‌ی مهم در صنعت قربانی این است که افزایش امکان سخن گفتن از رنج الزاماً به افزایش توان فردی و جمعی برای رهایی از آن نمی‌انجامد. روایت عمومی رنج در وضعیت معاصر صاحب اقتصاد سیاسی شده که می‌تواند رنج را به کالا بدل کند؛ و فرد رنج‌دیده را در هویتی گرفتار سازد که بر گذشته دردناک‌اش استوار است. صنعت قربانی، یا به تعبیر لیو فرهنگ تروما، با جداکردن رنج از زمینه‌های تاریخی و طبقاتی‌اش این پتانسیل را در خود پرورش داده که در تضعیف سیاست بازتوزیعی و نشان دادن بازشناسی هویتی به‌جای آن نقش داشته باشد. نکته‌ی مهم این است که این صنعت در تولید نوع خاصی از فردیت و نوع خاصی از سیاست مشارکت دارد که با اجزای دیگر حیات اقتصادی و اجتماعی جامعه همخوان است: خصوصی‌سازی.

خصوصی‌سازی رنج نوعی مدیریت و بازنمایی آسیب است که می‌خواهد خطرهایی را که رنج‌دیده برای ساختار موجود دارد مهار کند و از نهادهای مسلط پاسداری کند. لیو فمینیسیم لیبرال را، که در رسانه‌های دیجیتال و عمومی استقرار هرژمونیک یافته است، از مهم‌ترین کارگزاران این دستگاه کنترل معرفی می‌کند.

کارگزاران رنج در برابر انتقادات عموماً این ایراد را پیش می‌کشند که منتقدان می‌خواهند رنج را انکار کنند و آسیب‌دیدگان را به سکوت فرا بخوانند. این مواجهه‌ای تاریخی است که نظم فرهنگی سرمایه‌داری با تفکر انتقادی داشته است. حال آن‌که مسأله برسر بازگرداندن تجربه‌ی رنج به زمینه تاریخی، اقتصادی و اجتماعی آن است. جامعه‌شناسی رنج نشان می‌دهد که رنج فردی همواره در روابط اجتماعی تجربه می‌شود، اما همه‌ی رنج‌ها منشأ یکسان یا راه‌حل جمعی همسانی ندارند. شناخت دقیق این تفاوت‌ها شرط آن است که تروما به مفهومی فراگیر، کالایی و تهی از قدرت توضیحی بدل نشود. مرز میان سیاست رنج و سیاست رهایی را نمی‌توان صرفاً بر اساس میزان توجهی تعیین کرد که به آسیب‌دیدگان اختصاص می‌یابد. باید پرسید آیا این توجه، به افزایش توان افراد، تغییر روابط نابرابر قدرت و کاستن از شرایط تولیدکننده‌ی آسیب می‌انجامد یا نه؟

تناقض بنیادین سرمایه‌داری معاصر این است که می‌تواند رنج ناشی از نابرابری‌های اجتماعی را نیز به منبع تازه‌ای برای تولید ارزش و سود بدل کند، بی‌آن‌که الزاماً تغییری در جهت کاستن از همان نابرابری‌ها پدید آید. بنابراین نقد صنعت قربانی نفی رنج

قربانیان نیست؛ نقد مناسباتی است که در آن‌ها تجربه‌ی آسیب‌دیدگی به سرمایه تبدیل می‌شود و امکان رهایی فردی و جمعی از رنج در سایه‌ی ضرورت بازنمایی و بازتولید آن قرار می‌گیرد.

فراموش نکنیم که در جوامعی که نابرابری‌ها در سطح قانون و عملکرد حکومت و نهادهایش برجسته‌تر است، صنعت قربانی توان بیشتری برای نهادینه شدن دارد، زیرا می‌تواند مدام خود را بدیلی برای نظم سیاسی-حقوقی موجود معرفی کند و به میانجی وضعیت، هویت‌یابی رهایی‌بخش داشته باشد. مردسالاری حقوقی خطری را که مگ‌گاری و لیو پیش می‌کشند تضعیف نمی‌کند، بلکه امکانات تحقق آن را افزایش می‌دهد.

^۱ نگاه کنید به: امین بزرگیان، *مسأله رنج؛ جستارهایی درباره فقدان، فاجعه و مرگ* (۱۴۰۳)، نشر کرگدن، تهران، صص ۱۳۷-۱۵۵.

² trauma script

³ Railway Spine

⁴ Trauma and Recovery

⁵ Redistribution

⁶ Recognition

⁷ On Being Sane in Insane Places

^۸ روزنهان گزارش کرد که هشت فرد فاقد اختلال روانی جدی، ازجمله خودش، به بیمارستان‌های روان‌پزشکی مختلفی در آمریکا مراجعه کردند. این افراد، که در مقاله «بیمارنما» (Pseudopatients) نامیده می‌شوند، هنگام مراجعه فقط یک علامت ساختگی اعلام کردند: صداهایی می‌شنوند که واژه‌هایی مانند «تهی»، «خالی» و «صدای ضربه» می‌گویند. جز این ادعای ساختگی، قرار بود درباره‌ی زندگی و گذشته خود راست بگویند و رفتاری عادی داشته باشند. نتیجه‌ای که روزنهان گزارش کرد چشمگیر بود: هر هشت نفر در بیمارستان بستری شدند. روزنهان در بخش دیگری از مقاله گزارش کرد که مسئولان یک بیمارستان روان‌پزشکی، پس از آشنایی با نتایج مرحله‌ی نخست، ادعا کردند در بیمارستان آنان چنین اشتباهی رخ نمی‌دهد. روزنهان به آنان اطلاع داد که ممکن است در سه ماه آینده تعدادی بیمارنمای دیگر به آن بیمارستان بفرستد. کارکنان بیمارستان از میان ۱۹۳ مراجعه‌کننده ده‌ها نفر را با درجات مختلف مشکوک تشخیص دادند، اما روزنهان هیچ بیمارنمایی نفرستاده بود. روزنهان می‌خواست

نشان دهد که تشخیص روان پزشکی صرفاً نتیجه‌ی مشاهده‌ی رفتار فرد نیست؛ زمینه‌ی نهادی و برچسبی که به فرد نسبت داده می‌شود نیز بر تفسیر رفتار او تأثیر می‌گذارد.

⁹ Oprah Winfrey

منابع

Kleinman, Arthur, Veena Das, and Margaret Lock, eds. 1997. *Social Suffering*. Berkeley: University of California Press.

Young, Allan. 1997. "Suffering and the Origins of Traumatic Memory." In *Social Suffering*, edited by Arthur Kleinman, Veena Das, and Margaret Lock, 245–260. Berkeley: University of California Press.

Farmer, Paul. 1997. "On Suffering and Structural Violence: A View from Below." In *Social Suffering*, edited by Arthur Kleinman, Veena Das, and Margaret Lock, 261–284. Berkeley: University of California Press.

Liu, Catherine. 2026. *Traumatized: The New Politics of Public Suffering*. London and New York: Verso.

McGarvey, Darren. 2025. *Trauma Industrial Complex: How Oversharing Became a Product in a Digital World*. London: Ebury Press.

Rosenhan, David L. 1973. "On Being Sane in Insane Places." *Science* 179 (4070): 250–258.
<https://doi.org/10.1126/science.179.4070.250>.